

جمال‌الدین عبدالرزاق

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی پدر خلاق‌المعانی جمال‌الدین اسمعیل یکی از بزرگان شعرای ایران است که بدبختانه چندان در قبال عموم معروف نیست و فقط معدودی اهل ادب او را می‌شناسند. علو مقام شاعری او مستحق آن است که وی را به خوانندگان معرفی کنیم ولی متأسفانه کتب مربوط به فن از قبیل تذکره‌ها و تواریخ اطلاعات مبسوطی در ترجمه حال او نمیدهند و ناچار باید شرح حال وی را از آثار او تفحص کرد یعنی پس از تتبع و امان دقیق در اشعار او جزئیاتی را که مربوط به شرح احوال وی است یاد داشت کرد. شرح حال ذیل نتیجه استقصا و استقرای کامل در دیوان اشعار او است.

اسم و نسب او بطوریکه در کتب مسطور است خواجه جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی است و چون در قدیم در ایران متداول بوده است که اسم پسر را باضافه با اسم پدر ملحق میکردند بدین جهت بیشتر به جمال‌الدین عبدالرزاق معروف است و معلوم میشود که سیدالشعراء لقب داشته زیرا که خود در مقطع قصیده‌ای میفرماید:

زهر نام تو لفظ رهی فلاده چرخ ز مدح تو لقب بنده سید الشعراء
خواجه جمال‌الدین از مردم قرن ششم بوده و در اصفهان زندگی
میکرده است و معلوم میشود که پدران او نیز همه از مردم اصفهان بوده‌اند
زیرا که در قصیده‌ای خطاب به ممدوح میگوید:

توان گفتن به دعوی: در سخا و در سخن هرگز
نه چون تو در جهان باشد نه چون من ز اصفهان خیزد
و مسلم است که خود نیز در اصفهان متولد شده چنانکه در
قطعه سروده است:

زاد مرا خاک سپاهان تولیت خوی ندارد که پسر پرورد

عاش او از محل شاعری نبوده و از صلوات ممدوحین خویش
اعاشه نمی کرده است و بالعکس به صنعت گری و آنهم صناعت یدی
اشتغال داشته و از این ممدوحان اعاشه می کرده است چنانکه خود در قصیده‌ای
می فرماید :

با چنین معطیان و ممدوحان شکر حق را که صنعتی دانم
بعد از ایزد که واهب الرزق است این سر انگشت می دهد نامم
مدح انگشت خویش خواهم گفت زانکه من جیره خوار ایشانم

و نیز واضح میشود که از اوایل جوانی به شاعری مشغول شده
و در آن زمان که شروع به سرودن اشعار خود کرده است در
ربیعان شباب بوده چنان که خود در قطعه‌ای خطاب به ممدوح
می گوید :

غرض بنده خدمت است نه چیز که به جاه تو چیز هم باشد
منگر اندر حد ائت سنش چون برو از خرد رقم باشد
سال در مرد معتبر نبود مرد از عقل محترم باشد

چونکه باشد هلال روز افزون گر بود خورد جای ذم باشد؟
مایه کارها جوانی دان مایه دارم از آن چه غم باشد؟
فرخ بط را اگر چه باشد خورد آب در یاش تا قدم باشد

صاحبان تذکره ها وی را معاصر و مداح سلطان علاء الدین تکش
خوارزمشاه میدانند که از سال ۵۶۹ تا سنه ۵۹۶ سلطنت کرده است ولی
این قول به صحت نزدیک نمینماید زیرا که در سراسر دیوان او که
مشحون از مدایح بسیار است بهیچ وجه اشعاری بنام این پادشاه خوارزمشاهی
نیست و حال آنکه اگر مداح او بود لا اقل می بایست قصیده‌ای
یا قطعه در مدح او داشته باشد و دیوان جمال الدین عبد الرزاق هم
دستخوش تحریب و تصحیف یا تخفیف و تقایل واقع نشده که بتوان
تصور کرد مدایح این پادشاه از دیوان او خارج شده است و بناچار

باید معترف شد که فقط معاصر او بوده و بهیچوجه مدح او را نکرده است و چنانکه بعد ثابت خواهد شد زمان حیوة جمال الدین درست مصادف با دوره سلطنت ابن پادشاه است و پادشاه مزبور در خراسان و خوارزم سلطنت کرده و جمال الدین فقط در اصفهان ساکن بوده است و چون مقرون بیک دیگر نبوده اند روابط بین ابن پادشاه معروف و ابن شاعر شهریز در میان نیامده .

برخی دیگر از مؤلفین تذکره ها از آنجمله میر محمد تقی کاشانی مؤلف تذکره خلاصه الافکار او را معاصر با ساطع جلال الدین محمد خوارزمشاه آخرین پادشاه این سلسله می دانند که از سنه ۶۱۷ تا سال ۶۲۸ سلطنت کرده و پادشاهی او با هجوم فتنه مغول مصادف شده و آن جنگهای معروف و سلحشوریهای بزرگ ازو سر زده است ولی این معنی بغایت از حقیقت دور است زیرا که همه مؤلفین در تاریخ رحلت جمال الدین متفق اند و آنرا سال ۵۸۸ نوشته اند که بیست و نه سال قبل از جلوس ابن پادشاه است و واضح است که در زمان حیوة خواجه جمال الدین ابن پادشاه شجاع معروف خورد سال بوده و از طرف دیگر بهیچوجه در سراسر دیوان جمال الدین مدیحه ای بنام جلال الدین خوارزمشاه نیست .

ممدوح دیگری هم صاحبان تذکره برای وی قائل هستند که اشعار او هم اسم وی را مخد کرده اند بدین معنی که خواجه جمال الدین و یسرشی کمال الدین اسمعیل و بالجمله تمام شعرای اصفهان از نیمه دوم قرن ششم تا نیمه اول قرن هفتم و متجاوز از مدت صد سال مدیحه خانواده صاعده اصفهان بوده اند که به آل صاعد نیز معروف اند و از خاندانهای محتشم قرن ششم و هفتم ایران بشمار میرود و از این خاندان تا زمان سلطه مغول همواره در اصفهان مردان بزرگی برخاسته است و دواوین شعرای اصفهان بالاخص دیوان جمال الدین عبد الرزاق و

جمال الدین اسمعیل که شعرای خاص این خانواده بودند مشحون از اسامی ایشان است و همواره رؤسای این خاندان منصب قضاوت اصفهان را داشته اند که از مشاغل خطیر آن زمان بوده و جمال الدین بالاخص ممدوح رکن الدین صاعد بن مسعود معروف ترین رجال این خانواده بوده که همه جا در قصاید متعدده خویش که بنام او سروده است او را باسم و عنوان « صدر عالم رکن الدین افضی القضاة شرق و غرب » یا « عنوان « مفتی شرق ابو العلاء رکن الدین صاعد مسعود » خوانده است و وی به نوبه خویش قاضی اصفهان و مردی بغایت محتشم و سخی و معزز بوده و در حوالی سنه ۶۰۰ رحلت کرده است و از مشاهیر زمان بشمار میرفته و جمال الدین بنام وی مدایح بسیار دارد و از وی صلوات گران یافته و مفاخرات بسیار از او دیده است و نام وی را به نکوئی بسیار ذکر کرده و انعام بی شمار او را سپاس گذاشته است از آنجمله است در قصیده ای که میگوید :

آنچه من از حضرت او یافتم از تربیت

و معلوم میشود که دو دیوان بنام او پرداخته است چه خود خطاب بوی در قصیده ای فرموده است :

چونم دود دیوان آراستم بمدحت تو چراست نام من اندر جریده نسیان

و دیگر از رجال محتشم که جمال الدین در مدح وی سخنان بسیار دارد و از او اعزاز و اجلال دیده صدر اجل امیر شهاب الدین خالص است که از صدور و امرای نامی قرن ششم عراق و اصفهان بوده و دیگر از ممدوحین او که از رجال معروف زمانه بوده است و خواجه جمال الدین وی را بسیار ستایش کرده « ملک مازندران شاه غازی سپهبد اعظم حسام الدوله و الدین اردشیر بن حسن » معروف به اسپهبد یا سپهبد مازندران است که از امرای شهر قرن ششم

بشمار می‌رود و از جانب پادشاهان سلجوقی امارت و فرمانروائی
مازندران و رود بسان و طبرستان را داشته و جمال الدین
در حق او قصاید غرا دارد و معلوم میشود که بخدمت او نرسیده و
از دور وی را مدح گفته است و معدک ازو صلوات گرانمایه و
جوایز فاخر دریافت کرده است چنان که در قصیده ای خطاب بدو
می‌گوید:

به چو من بنده بی سواقی مدح نعمت بی گران همی بخشد
اطلس آنشی همی ریزد قصب و پر بنان همی بخشد
گله‌ها اسب و تخت‌ها جامه به بکان و دوکان همی بخشد
و نیز در قصیده ای که از امهات قصاید او است در حق سپهبد
مزاور همی گوید:

عنصری گو که همی گفت که: محمود کرم
گو بیا از کرم شاه بخواه استجلال
گو عضاری که همی گفت بمن فخر کند
هر که او بر سر یک بیت نوشته است که قال (۱)

گو بیا شاعر شه بین که همی از در شاه در بدامن کشد وزر به من اطلس بجوال
اما ملوک زمانه که خواجه جمال الدین ایشان را ستوده است آنچه
از تتبع و ممارست در دیوان او معلوم میشود این است که قصاید و
ترکیبات و قطعاتی چند به مدح چهار نفر از سلاطین سلسله سلجوقی
دارد:

(۱) مقصود از این بیت معروف عضاری یا عضاری شاعر معروف
قرن پنجم است که در ابتدای قصیده مشهور او است که بمدح سلطان
یعین الدوله محمود غزنوی است:
من آن کسم که به من تا بحشر فخر کند
هر آنکه بر سر یک بیت من نویسد قال

(۱) ملک‌شاه بن محمد ابن ملک‌شاه معروف به ملک‌شاه ثانی که از ۵۴۷ تا ۵۵۵ سلطنت کرده .

(۲) جانشین او سلطان سلیمان بن محمد ابن ملک‌شاه که از ۵۵۵ تا ۵۵۶ هشت‌ماه پادشاهی یافته است .

(۳) سلطان ارسلان شاه ابن طغرل بن محمد ابن ملک‌شاه که از سال ۵۵۶ تا ۵۷۱ سلطنت کرده است .

(۴) سلطان طغرین ارسلان شاه مزبور معروف به طغرل ثالث که چهاردهمین و آخرین پادشاه سلسله سلجوقیان بود و از سنه ۵۷۱ تا ۵۹۰ شهر یاری داشته و در حوالی ری کشته شد و مزار او اکنون در حوالی شهر ان با نام « برج طغرل » بریاست از این مدایح متعدد معلوم میشود که جمال الدین عبدالرزاق اختصاصی به آخرین شهریاران آل سلجوق داشته است که در اصفهان و ری و همدان اغلب متوقف و متمکن بوده اند و عراق و ری در تصرف ایشان بوده و از این قرار باید خواجه جمال الدین را از شعرای سلسله آل سلجوق دانست و در صورتیکه قبول کنیم که از اوایل جلوس سلطان

ملک شاه ثانی یعنی از سنه ۵۴۷ شروع به مداحی و شاعری کرده است (این نکته متبادر به ذهن هم هست و با آنچه در فوق گفته شد مطابقت ندارد) تا سنه ۵۸۸ که جمال الدین رحلت کرده تقریباً مدت چهار و یک‌سال مدح این سلسله را گفته است مگر آنکه قبل از آن هم بمدح سلاطین دیگر این خانواده پرداخته باشد ولی اثری از آن در دیوان وی پدیدار نیست .

گذشته از این عده بمدوحین جمال الدین عبدالرزاق یک عده بسیار از ائمه و صدور کبار و مشایخ و امرای زمان خویش را بمدح گفته و دیوان وی مشحون بنام و مفاخر ایشان است ولی چون این

اشخاص مقام تاریخی بزرگ ندانند از تعداد اسامی آنها صرف نظر
می کنم .

دیگر از اجزئیات احوال او که از دیوان وی بدست میاید این
است که معلوم میشود وقتی مرض آنکه بر او مستولی شده بود در نتیجه
این بیماری دودی که چشم از وی عارض گشته و بیم آن می رفته است
که ضربه شود ولی شفا یافته چنانکه در قطعه ای خطاب به ممدوح خویش
این واقعه را بنامش بیان شاعرانه فصیح و تشبیهات گوناگون چنین شرح
میدهد :

محرورم مانده ام ز فواید زرد چشم

خود الحریص محروم در حق ما است راست

ز آن دیده خون گریست که در مجلس تو، کوش

کفت من این حظ من است بگو آن تو کجاست

آن در که کوش برد ز لفظ تو، طفل چشم

دزدید از وادو دانه و زو صد عقیده خاست

پوشید اطلش از ابرسا کیون شامه ام

آن اطلش که کفایتش آنی از فلک خون و است

گر ز آنکه هندوان سوی از ندی بکنند

ز چه در لعل کون قبایست

می در بیاله شد عنبی و ز جا جیش

و اما صاحب تشنه در پرده به که بختیست

طفل دبیر در آله کشته است شیر خوار

در شیشه و طعم صند باریش خورد اما تو کوننی

گوید طبیب : شیر همی ده دمادمش

وینش عجب تراست که می گوید ابتلاست

در خون من شد آله و من ز آله می

بر دیده می نشامش ای خواجه تو تیاخت

گر شاهباز معظم فضا م چو شب پیرك
 چشم چرا از شعشع نوربس جداست
 از لفظ همچو شكرت ار كردم احتراز
 در درد چشم ترك حلاوت ن احتماست
 تهدید کرده بود بكوری مرا طیب
 گفتا: نعوذ بالله بیرون شدن خطاست
 در محفلت که شرع بدو چشم روشن است
 کوری به دشمنان تو بگداشتن رواست
 و نیز معلوم میشود که مسافرتی هم کرده و در آن حین به شهر
 گنجه افتاده است و شهر مزبور را که در آبادانی و صفا معروف آن
 زمان بوده است دیده زیرا که قطعه ای در حق شهر گنجه دارد
 و می گوید:

چو شهر گنجه اندر کل آفاق ندید ستم حقیقت در جهان خاك
 كه رنگ خلد و بوی مشک دارد گلابش آب باشد زعفران خاك
 چنان مطرب هوائی دارد الحق م الشانی كه رقص آید بدو در هر زمان خاك
 اما عمر جمال الدین عبد الرزاق مسلم است که از پنجاه سال
 تجاوز کرده است چنانکه در ترکیب بندی به مناسبت موضوع فرموده
 است:

با آنکه نیست هیچ به فردا امید من باشد ذخیره محنت پنجاه ساله ام
 و از بیت دیگر که در ضمن یکی از قصاید فصیح و غرای
 خویش که از امهات اشعار وی است دارد معلوم میشود که بسن پیری
 رسیده است

شد عروس طبع من پیر و دروغ نیست کس را در جهان بروای او
 وهم از این بیت که در همان معنی است و در ضمن ترکیب بندی
 دیگر سروده است

بر عارضه ز مشرق پیری دمید صبح
وین بخت خفته سیر نگرده همی ز خواب
و این معنی با آنچه در فوق اشاره کردم مطابقت و موافقت کلی
و تام دارد.

وفات او را صاحبان تذکره متفقا در اصفهان به سال ۵۸۸
نوشته اند.

رضا قلی خان هدایت امیر الشعرا (لله باشی) در تذکره ریاض
العارفین مینویسد که جمال‌الدین عبدالرزاق عمر خویش را در عزت
و گوشه نشینی میگذرانیده است و شاید این اظهار بواسطه آن است
که در قصاید و قطعات او کلمات بسیار در حکم نصایح و تشویق
به پارسائی و عزلت دیده میشود و حتی بک عده معتنا به از قصاید و
قطعات خویش را وقف این مواضع کرده و باین مسائل انحصار داده
است ولی از طرف دیگر چون مدایح و اهاجی متعدد در ضمن اشعار
اوست و از بعضی از قطعات وی معلوم میشود که با ممدوحین خویش
مراودات و معاشرات بی در پی داشته هم مدعی تراژدی روی میدهد
و چون در کتب دیگر تصریح نشده است که مرثی گوشت نشین و
عزلت گزین باشد نمی توان قطع و یقین این اظهار را در حق او
روا داشت.

اما شعرای زمان که جمال‌الدین عبدالرزاق با ایشان رابطه
و معاشرت داشته است بطوریکه از دیوان وی بر می آید شش نفر
بوده اند.

۱) حکیم افضل‌الدین خاقانی شیروانی، شاعر شهیر قرن ششم که
با وی معاشرت بوده و در آذربایجان و قفقاز (ازان و شروان) سکنی
داشته است ولی جمال‌الدین از قراریکه معلوم میشود به مصاحبت او
نرسیده و فقط از دور روابط شاعرانه داشته اند بدین نهج که چون

خاقانی در شاعری جهانگیر شد و نام وی در سراسر ایران زمین پراکنده گشت بالطبع اسم او باصفهان و خواجه جمال الدین هم رسید و شهرت او در نزد وی مبیح احساسات شد و امیر خاقانی در مراجعت از سفر عراقین و حجاز مثنوی تحفه العراقین خویش را که از منظومات معروف شعرای پارسی زبان و روم آورده آن مسافرت تاریخی او است سرود و نسخه ای از آن بعراق فرستاد و چون آن مثنوی معروف بخواجه جمال الدین رسید و او دید که خاقانی در شاعری عجب و ابتداری مخصوص دارد و شعرای سلف و معاصر را خویش را به چیزی نمی شمارد و آن مخصوصا در لحق شعرای عراق و خراسان تخفیف روا میدارد وی هم قصیده غزالی مشهور خود را با این مطلع سرود

گوناگون

در کتاب گوهرستان از منشآت استادان باستان قسمت های نفیسی چند انتخاب و ثبت شده بدون اینکه بمنشی اشارت رود . هر چند صدر و ذیل این منشآت افتاده و تکرارنده نامه و موضوع سخن معلوم نیست ولی (بدین شکستگی ارزد بصد هزار درست) وایم الله که اینگونه عبارات فصاحت مابه و بلاغت پیرایه در خور بزرگترین پهلوانان میدان سخن از قبیل فردوسی و نظامی و کمال الدین و انوری و امثال آنها است که نویسنده شفیه گوهرستان در چهارصد سال قبل سواد مکاتیب آنان دسترس داشته و این عبارات را انتخاب کرده است . چون اسلاید سخن را رسم بوده که در خانه های خود فقط اشعار خود را مندرج میداشته اند و بعضی از این منتخبات هم مشتمل بر شعر است . هرگاه ادب و فضیله دور و نزدیک شاعران اشعار را شناختند متعنی است مرقوم فرمایند تا در اثر همان نگاشته شود و نامه نگار ضمیمه معلوم گردد .